

مرزبانوں اور بلوچستان

مہم ترین عامل تشخیص و جدایی یک واحد متشکل سیاسی از واحد های دیگر، مرزهای سیاسی آن است. به عبارت دیگر، در درون همین خطوط مرزی است که وحدت یک کشور علیرغم آن که از یک وحدت طبیعی یا انسانی برخوردار باشد یا نباشد، شکل می گیرد. خطوط مرزی، خطوطی اعتباری و قراردادی هستند که در مناسبات سیاسی و اقتصادی کشورها اهمیت فراوانی دارند.^۱

خط مرزی ایده آل، یک خط مرزی است که دو قوم و ملت مختلف را از یکدیگر جدا ساخته و بدین وسیله زمینه بروز هر گونه تنش احتمالی را نیز میان آن دو کاهش می دهد. ولی این وضعیت به ندرت صورت واقع به خود می گیرد. در بسیاری از موارد حضور اقوام و ملیت هایی دارای زبان و فرهنگ و حتی مذهب مشترک در دو سوی یک خط مشترک مرزی به لحاظ تاریخی خطوط مرزی این کشورها را در مقابل مسائل ملی آسیب پذیر می نماید. مرزهای ایران با توجه به حضور شمار کثیری از اقلیت های ملی و مذهبی چنین وضعیتی دارند.

«ملیت های مختلف ساکن در ایران یکی از آماج های بالقوه هر کشوری است که خواستار بی ثبات کردن ایران باشد».^۲ یکی از این مرزها نیز مرزهای جنوب شرقی ایران است که با توجه به تقسیم بلوچ ها بین سه کشور ایران، افغانستان و پاکستان، دارای چنین شرایطی است.

در مرزهای جنوب شرق ایران عواملی چون سیاست های استعماری بیگانگان و به ویژه خط مشی حکومت استعماری بریتانیا در هندوستان، برای اعمال تسلط آنها بر مناطق افغان نشین و همچنین حفظ مرزهای غربی امپراطوری هند بریتانیا از حملات و رقابت های احتمالی دولت های اروپایی نقش تعیین کننده ای در شکل گیری مرزهای جنوب شرقی ایران ایفا کردند. دولت انگلستان با دامن زدن به تنش های منطقه ای در آغاز توسعه نفوذ خود به مناطق شرقی ایران و بهره برداری از این تنش ها در مراحل بعد، ضمن اعمال چیرگی و حاکمیت مستقیم و غیر مستقیم خود در منطقه، خطوط مرزی باب میل خویش را نیز ایجاد کرد؛ که در نتیجه بخش اعظم سیستان و بلوچستان از پیکره سرزمین اصلی جدا و به دو کشور افغانستان و پاکستان منضم گردید. بخش هایی که در طول تاریخ جزئی از جغرافیای طبیعی ایران محسوب می شدند و انبوهی از داده ها مؤید پیوستگی فرهنگی و تاریخی دیرینه میان این مناطق و سایر نقاط ایران هستند.

پیش از پرداختن به نقش عامل انسانی در مرزهای جنوب شرقی، تذکر نکته ای حائز اهمیت است، این که اصولاً مفهوم مرز در بین دولتمردان و ساکنان سرزمین های مرکزی کشورها با آنچه که در ذهن مرز نشینان وجود دارد متفاوت است؛ یعنی دولتمردان و مرکز نشینان همواره ساکنان آنسوی مرزها را بیگانه و اغلب دارای فرهنگ و علائق سیاسی متفاوت تصور می کنند، در صورتی که مرز نشینان، ساکنان کشورهای همسایه را همخون و هم فرهنگ خویش می دانند که دارای مشترکات تاریخی و فرهنگی هستند. و تنها وجه تمایز کننده آنها مرزهای سیاسی است، مرزهایی که می دانیم اصولاً ماهیتی قراردادی و غیر طبیعی دارند. اختلاف نظر بر سر مضمین چگونگی اعمال نظارت و کنترل بر مرزها بین دولتمردان و مرکز نشینان از یک سو و مرز نشینان از سوی دیگر، دقیقاً بر اساس یک چنین تفاوت دیدگاه هایی است که بروز می کند.

پس از به رسمیت شناخته شدن این مرزها، طبیعی بود که کشورهای ذینفع برای کنترل مرزها، سیاست هایی را اعمال نمایند، که با توجه به تقسیم یک قوم به چند بخش سیاسی، همواره با تنش های بسیار توأم بوده و به شکل مسأله ای در آمده باشد که این کشورها را پیوسته به خود مشغول داشته است.

در رژیم گذشته دولت ایران برای کنترل مردم دوسوی مرزهای جنوب شرقی سیاست داخلی و خارجی متفاوتی را اتخاذ کرده بود. دولت برای جلوگیری از هرگونه وسوسه استقلال طلبی احتمالی بلوچ های دوسوی مرز، سیاست مدارا و مشارکت محدود و در مقاطعی همراه با سرکوب بلوچ ها را در داخل پیش گرفت. هر چند که دولت پهلوی در طول حکمروایی همواره برای کنترل مناطق مرزی بلوچستان به نیروهای نظامی چون ارتش متکی بود ولی نقش سران طوایف و قبایل بلوچ نیز در این امر غیر قابل انکار است. به عنوان مثال؛ در قشون کشی سال ۱۳۰۷ شمسی دولت علیه دوست محمد خان باریکزی چنانکه سپهبد جهانیان فرمانده لشکر شرق اذعان دارد نقش سرداران بلوچ بسیار با

اهمیت بود. وی می نویسد: «روز جمعه ششم مهرماه مقام سرداران بلوچ سرحدی با اتفاق فرمانده تیپ خاش حرکت کرده، و برای ملاقات این جانب به دزد آب [زاهدان] وارد شدند. اظهار اطاعت و خدمتگزاری کلیه سرداران بلوچ سرحدی را در این موقع، می توان از موفقیت های بزرگ در بلوچستان محسوب داشت، زیرا طوایف سرحدی سلحشور، اگر قصد مخالفت داشتند اشکالات مهمی فراهم می گردید و اردوکشی ممکن بود به زودی خاتمه نیابد».^۳

در رأس خوانین و سرداران مذکور، عیدو خان ریگی راهنمای نیروهای نظامی انگلیس در منطقه در سال های جنگ اول جهانی قرارداد داشت که این بار به خدمت رضا شاه در آمده بود. همچنین در همین مورد می توان به سردارانی چون زمان خان بامری، سردار حسین خان دوم شیرانی و میر شاه جهان کرد نیز اشاره کرد، که در همان ایام به عنوان مشاور و راهنمای سرهنگ نخجوان و قوای تحت فرماندهی وی که از سوی کرمان برای سرکوبی دوست محمد می آمدند، عمل کردند.

می دانیم که نظام مزبور تا جایی برای دوستان خود ارزش قائل بود که در خدمت اهدافش باشد. بنابراین بعد از تثبیت قدرت نظامی ها در بلوچستان در رویه مزبور در مورد سرداران بلوچ تغییراتی ایجاد شد؛ یعنی بسیاری از سرداران جداسر و به اصطلاح یاغی را توسط سرداران دیگر، سرکوب می شدند. به عنوان مثال، سردار عیدو خان ریگی مهم ترین عامل تثبیت حاکمیت رضا شاه در بلوچستان و همراه اصلی سرهنگ نخجوان با انتقال این افسر از بلوچستان پستوانه محکمی را از دست داد و رقبای محلی نیز فرصت یافتند تا علیه او اقدام نمایند؛ یکی از مخالفان خانگی وی سروان حبیب الله ریگی (سرهنگ بعدی) فرزند سردار محمد رضا خان و برادر سردار تاج محمد ریگی که عیدو خان را غاصب مقام سرداری می دانست، با سررتیب البرز فرمانده جدید تیپ خاش کنار آمده و پس از پرونده سازی بر ضد او عیدو خان ریگی دستگیر و اندکی بعد به شیراز تبعید گردید. جمعه خان اسماعیل زهی (شه بخش بعدی) نیز سرنوشتی مشابه یافت. وی توسط ملک شاه خان نارویی از صاحب منصبان بلوچ در نیروی ژاندارمری دستگیر و تبعید شد. جیهند خان یار احمد زهی (شهنوازی بعدی) در این میان به بدترین سرنوشت دچار گردید، وی پس از مدت ها درگیری با قوای دولتی دستگیر و در مشهد زندانی شد و مدتی بعد در زندان جان سپرد.

به نظر می رسد که رژیم پهلوی پس از این و به ویژه در دوره دوم، سوای سیاست سرکوب هر کجا و هر زمان که لازم بود به نیروهای سران سنتی منطقه که این بار نوعی روشنفکری محدود و وابسته نیز از درون آن ها ظهور کرده بود، تکیه داشت. رژیم با جذب خوانین بلوچ و برخی تحصیلکردگان، از آن ها برای حفظ منافع خود در منطقه سود جست. بحران های بلوچستان در بسیاری از موارد با کمک آن ها پایان می یافت. مانند ختم ماجرای دادشاه که به کمک خوانینی چون عیسی خان مبارکی، مهیم خان میر لاشاری، سرگرد خداداد خان ریگی و دیگران به نفع رژیم پایان یافت.^۴

از سوی دیگر، در دوران محمدرضا شاه برای جلوگیری از رشد هرگونه حرکت های ملی گرایانه بلوچ که در بلوچستان پاکستان و تحت تأثیر شوروی سابق در حال تکوین بود؛ در زمینه های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی و اجتماعی سیاست های محدود کننده ای دنبال می شد. بطوری که نیروهای روشنفکری مستقل بلوچ بیش از دیگران در معرض تهدید قرار داشتند؛ توسعه آموزش و پرورش در بلوچستان به شدت کند بود؛ استفاده از زبان و لباس بلوچی در ادارات و معهود مدارس بلوچستان ممنوع بود، که در نهایت به کمرنگ شدن هر نوع هویت فرهنگی و قومی بلوچ ها منجر می گشت. «از نظر اقتصادی نیز هزینه های عمرانی فقط به اندازه ای بود که بتوان چرخ دنده های دستگاه کنترل بلوچستان را توسط سرداران واسطه و دلال روغن کاری کرد؛ ولی از برنامه های منطقی عمرانی که توسعه همه جانبه را باعث شود، خبری نبود.»^۵

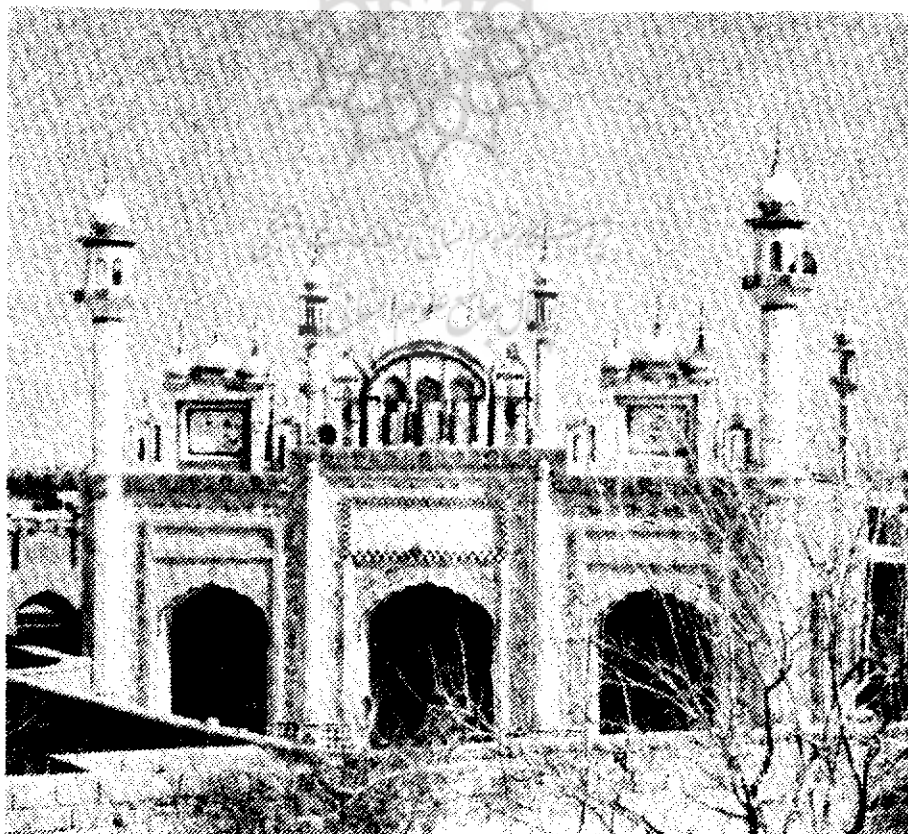
در سیاست خارجی رژیم محمدرضا شاه نیز سیاست کمک های اقتصادی و نظامی با هدف کنترل و سرکوب جنبش های ملی گرایانه بلوچ های پاکستان قابل توجه است. دولت که از بابت تحریکات شوروی در بلوچستان پاکستان و خطر احتمالی آن در این سوی مرز نگران بود، بر آن شد تا دولت پاکستان را در مبارزه علیه حکومت ایالتی بلوچستان و جنبش های ملی گرایانه آنان یاری کند. این موضوع به ویژه در سال ۱۹۷۳ بالا گرفت که دولت بوتو برای از بین بردن حکومت بلوچ ها کمک های نظامی و اقتصادی فراوانی دریافت داشت. به طوری که بوتو در سال ۱۹۷۷ در مصاحبه ای گفت: «شاه خیلی مصر بوده است و حتی تهدید نموده و قول هر نوع کمکی، اقتصادی و نظامی به ما داده است. . . شاه عمیقاً احساس می کند که ایجاد حکومت خود مختار نه تنها خطری بالقوه برای پاکستان است؛ بلکه به بلوچ ها عقاید خطرناکی را می دهد.»^۶

به نظر می رسد که در عکس العمل به این جنبش های ملی گرایانه بلوچ ها و نگرانی از توسعه نفوذ شوروی بر آب های گرم خلیج فارس و دریای عمان بود که به ویژه پس از روی کار آمدن رژیم وابسته به مسکو در افغانستان، شاه و هم پیمانان غربی اش به ایجاد یک رشته پایگاه های نظامی استراتژیک در سواحل بلوچستان-کنارک- و نقاطی چون، خاش و ایرانشهر اقدام کردند. همچنین دولت ایران برای نشان دادن آمادگی نظامی در برابر بحران های احتمالی؛ یک مانور مشترک دو هفته ای را با همکاری واحد های نیروهای ویژه ایران و گردان کلاه سبز امریکایی در نزدیکی چابهار در مارس ۱۹۷۸ اجرا کرد.

با تمام این اوصاف، بلوچستان در دوران محمدرضا پهلوی به لحاظ فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی یکی از توسعه نیافته ترین بخش های کشور محسوب می شد. بطور کلی دولتمردان رژیم گذشته به اکثریت بلوچ ها اعتماد لازم را نداشتند، و در این میان که تحریکات ملی گرایانه بلوچ های پاکستان توسط شوروی و تحریک برخی از بلوچ ها توسط عراق نیز در دامن زدن به این جو بی اعتمادی بی تأثیر نبود. به خصوص آن که افرادی از سران سنتی و روشنفکران ناسیونالیست

بلوچ، مانند جمعه خان بلوچ و میرعبدی سردار زهی و عده ای دیگر با حمایت عراق سعی در ایجاد جنبش‌هایی علیه رژیم شاه در داخل کشور داشتند. جویی اعتمادی نسبت به بلوچ‌ها به حدی بود که هوبدا نخست‌وزیر وقت بر این نظر بود که «اگر به خاطر شوروی و دوستانش در عراق نبود ما به این بخش کوچک از کشورمان این قدر اهمیت نمی‌دادیم» و نیز خلعتیری وزیر امور خارجه نیز اظهار داشت چون ما همیشه در سنتو چنین می‌پنداشتیم که سرانجام روزی بلوچ‌ها با حمایت شوروی سعی در به وجود آوردن کشوری مستقل خواهند نمود بنابراین بهتر است که آنان را از نظر سیاسی تا حد امکان ضعیف، بیگانه و عقب مانده نگه داریم.^۷

با این حال امنیت مرزهای جنوب شرقی تا حدود زیادی در گرو مشارکت سران سنتی و روشنفکران محلی با دستگاه بود که می‌کوشیدند وفاداری یک جانبه ای بین بلوچ‌ها و دولت مرکزی ایجاد کنند. با توجه به ساختارهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بلوچستان که مبتنی بر روابط قبیله ای و عشیره ای است دولت سعی داشت تا از میان همین سرداران و وابستگان آن‌ها به عنوان صاحب منصبان سیاسی و حتی نظامی استفاده کند، به عنوان نمونه می‌توان از سرهنگ حبیب الله ریگی، سرگرد خداداد خان ریگی یاد کرد و عیسی خان مبارکی که سال‌ها فرماندار ایرانشهر بود، سپس نماینده ایرانشهر در مجلس شورای ملی شد و بعداً به مراتب بالای وزارت دربار ارتقا یافت،



و همچنین بهمن خان بارکزی، نماینده سران در مجلس شورای ملی. جالب توجه است که بدانیم او نوه دوست محمد خان بود. دولت پس از شکست قدرت بارکزی ها سعی نکرد آنان را به کلی از صحنه بیرون براند و حتی پیش از این نیز محمد عمرخان بارکزی پدر بهمن خان بارکزی سال ها شهردار ایرانشهر بود، در این زمینه حتی می توان از روشنفکرانی مانند غلامرضا حسین خان بر، دبیر کل حزب رستاخیز در استان و دیگران نام برد که در مقام حلقه واسطه میان مرکز و مردم عمل می کردند. به عنوان مثال از این اظهار نظر غلامرضا حسین بر می توان یاد کرد در مصاحبه با هاریسون در اوت ۱۹۷۸ گفت:

«ایران کنونی محدودتر از همیشه است. ما از یاد نمی بریم که افغانستان و نیمی از پاکستان جزئی از ایران بوده اند. رود سند مرز طبیعی میان ایران و هند بوده است. البته بلوچ ها دارای فرهنگی جداگانه هستند ولی مایل به پیوند با سایر ایرانیان بر اساس احترام متقابل می باشند. نمی توان گفت آن ها احساسات ملی گرایانه به خصوصی دارند، فرهنگ ایرانی حاکم بر وجدان ناخود آگاه بلوچ هاست. و از آن چاره ای نیست. . . دولت آموزگار فرصت های جدید و توسعه همه جانبه ای برای بلوچ ها به وجود خواهد آورد. . . دولت به این حقیقت معترف است که سال ها بلوچ ها را فراموش کرده است، به همین دلیل دولت آموزگار تعهد کرده است تا برای بلوچستان کار بیشتری انجام دهد.»^۸



بعد از سرنگونی رژیم پهلوی و به دنبال به وجود آمدن فضای باز سیاسی، بلوچ ها در ابتدای کار در امور سیاسی و اداری منطقه مشارکت فعالی یافتند. به طوری که در آغاز این مرحله دکتر دانش نارویی استاد ریاضی دانشگاه بلوچستان به سمت استانداری دست یافت و دکتر گمشاد زهی به عنوان مدیر کل بهداری برگزیده شده و بسیاری دیگر از روشنفکران بلوچ به پست ها و مشاغل مهمی دست یافتند. اما این اوضاع دیری نپایید و به دنبال حوادث و تحولات بعدی در کشور یعنی شروع جنگ تحمیلی، گسترش تبعیضات مذهبی در منطقه، و همچنین مهاجرت و همگامی پاره ای از افراد وابسته به رژیم گذشته با نیروهای بیگانه و تجهیز آنان برای ایجاد نا امنی در بلوچستان و مرزهای جنوب شرقی، شناسایی و تفکیک دوست و دشمن از یکدیگر توسط مسئولین روال ناپسامانی یافته و نتیجه آن که به تدریج بلوچ ها از دیوانسالاری استان کاملاً حذف شدند. علاوه بر موارد فوق، بی ثباتی اقتصادی ناشی از جنگ، باعث شد که مبادلات غیر قانونی کالا به عنوان راهی برای کسب در آمد گسترش روز افزونی یابد. خروج و ورود کالاهای داخلی و خارجی در مرزها با توجه به سقوط ریال در مقابل ارزهای خارجی برای برخی از مرزنشینان و از جمله بلوچ ها بسیار سود آور شد. از سوی دیگر فقدان یک رشته تدابیر اقتصادی مناسب چون توسعه شرکت های تعاونی مرزنشینان و بازارچه های مرزی. . . در تشدید این مسائل مؤثر بوده و هنوز هم مرزنشینان از این بی ثباتی ها و عوارض آن رنج می برند.

از دیر باز ایران به عنوان پلی برای حمل و نقل مواد مخدر به سوی دیگر کشورها و از جمله کشورهای اروپایی مطرح بوده است اما این بار به نظر می رسد که سیاست دیگری از سوی باندهای مافیایی اتخاذ شده است؛ یعنی سیاست دامن زدن به مصرف این مواد در داخل کشور. استان سیستان و بلوچستان و به طور کلی مرزهای شرقی کشور مبادی ورود مواد مخدر به داخل کشور چه به منظور مصرف داخلی و چه ترانزیت به سایر کشورها هستند. با توجه به بی ثباتی در کشورهای همسایه مستولیت های ایران در برخورد با قاچاقچیان افزایش بسیار یافته است. اما به دلیل سیاست های مقطعی و هماهنگ نبودن بسیاری از ارگان ها و نیروهای مسئول با یکدیگر و نیز عدم مشارکت دادن مردم منطقه در این مبارزه، این پدیده هنوز به عنوان یک معضل حل نشده بر جای است. تادوران جنگ، سیاستگذاران نظام به دلیل درگیری هایی که در غرب کشور داشتند، به نوعی کوشیدند تا نیروهای مذهبی منطقه را جایگزین سران سنتی و روشنفکران بلوچ کنند؛ ولی پس از پایان جنگ، سیاستگذاران نظام از نیروهای مذهبی نیز تا حدودی فاصله گرفتند. نتیجه تمام این تحولات حذف مردم در امور مختلف استان بوده است. چنین به نظر می رسد که نامحرم دانستن مردم و سوءظن های قومی و مذهبی بر بسیاری تصمیم گیری ها و سیاستگذاری ها غلبه دارد حال آن که چنین خط مشی ای بر خلاف قوانین موجود کشور و حتی نظر سیاستگذاران کلان نظام و ساخته دشمنان دانا و دوستان نادان نظام به نظر می رسد تا حاصل سیاستی حساب شده.



مباحث خاصی که در توصیف وجوه افراق و جدایی عنوان می شود، مضامینی چون علائق مذهبی، افکار ملی گرایانه و قاچاق مواد مخدر و کالا بیشتر معلول به نظر می رسند تا علت. چرا که پس از انقلاب با وجود طرح های عمرانی و فرهنگی فراوان در بلوچستان مانند ایجاد واحدهای صنعتی و تولیدی از بافت بلوچ گرفته تا ده ها واحد تولیدی دیگر، ایجاد و تأسیس نیروگاه های مهم در استان، برق رسانی و آبرسانی به نقاط دور افتاده، تکمیل سد پیشین و به طور کلی توسعه کشاورزی، ایجاد منطقه آزاد تجاری چابهار و بازارچه های مرزی و همچنین توسعه بهداشت و درمان، آموزش و پرورش عالی به دلیل عدم توجه به نقش اجتماعی مشارکت، با حذف بلوچ ها از بطن تحولات و عملکرد امور سیاسی و اداری استان شرایطی به وجود آمده است تا نوعی سوء ظن و بی اعتمادی در منطقه رواج یابد.

جالب توجه است که دولتمردان فعلی نظام به خوبی از این مسئله آگاهند؛ طی سفر اخیر رئیس جمهور به سیستان و بلوچستان، آقای دولتی نماینده سراسران در مجلس شورای اسلامی در سخنرانی خود در شورای اداری استان گفت: «به جز ما چهار نفر نماینده مردم آبا در این جمع مدیر بلوچ و سنی دیگری هم وجود دارد؟!» به نظر می رسد که دولت هنوز بر سر نحوه حضور و مشارکت بلوچ ها در اداره امور خودشان تصویر روشنی ندارد. در صورتی که اگر در راستای توسعه همه جانبه منطقه سعی شود به نقش مشارکت بلوچ ها توجه بیشتری شود این موضوع می تواند به نقش مهمی در تضمین امنیت پایدار مرزهای جنوب شرقی ایفا کند.

اکنون با تغییرات و تحولات سیاسی در کشورهای همسایه به ویژه هماهنگی پاکستان با گروه طالبان به نظر می رسد موقعیت سیاسی منطقه در حال دگرگونی است. از طرفی ایران دیگر مانند گذشته نمی تواند از مسأله جنبش های ملی گرایانه بلوچ های پاکستان و خطر احتمالی آن در این سوی مرز به عنوان اهمی برای بهبود روابط خود با پاکستان استفاده کند. و همچنین با توجه به ساختار حکومتی فدراتیو پاکستان و پیامد های سیاسی و اقتصادی آن، دیگر بلوچ های پاکستان تهدیدی جدی برای وحدت سیاسی پاکستان به شمار نمی روند. مضاف بر اینکه عجزاً از تحریکات شوروی در بلوچستان پاکستان نیز نشانه ای به چشم نمی خورد.

مسأله دیگری که پیش از این باعث می شد تا پاکستان و ایران روابط نزدیک تری با یکدیگر داشته باشند خطر جدایی طالبان پشتون برای پاکستان بود. حال آن که اینک با حمایت پاکستان از گروه طالبان به نظر می رسد خطر پشتون ها برای پاکستان حداقل به تأخیر افتاده است. بنابراین، تنها راهی که برای حفظ منافع ایران باقی می ماند این است که به نقش مشارکت سیاسی و اداری بلوچ ها برای تأمین امنیت پایدار و توسعه همه جانبه منطقه توجه بیشتری داشته باشد. ایران می تواند با یکسان نگرایی به بلوچ ها مانند سایر ایرانیان و تقویت پیوندهای فرهنگی اصیل قوم بلوچ با سایر ایرانیان و به طور کلی فرهنگ ملی، بلوچ ها را به عنوان عاملی مهم در حفظ مرزهای جنوب شرقی مشارکت دهد.

- ۱- میر حیدر مهاجرانی، دره، مبانی جغرافیای سیاسی، انتشارات سمت، صفحه ۱۴.
- ۲- گراهام فولر، قبله عالم، ژئوپلتیک ایران، عباس مخبر، نشر مرکز، ص ۱۹۷.
- ۳- امان الله جهانبانی، «عملیات قشون در بلوچستان»، مهنامه ارتش، شماره ۱۱، بهمن ۱۳۳۶، ص ۱۱.
- ۴- برای آگاهی بیشتر از اوضاع سیاسی بلوچستان در دوران مورد بحث و ماجرای دادشاه مراجعه کنید به عظیم شه بخش، ماجرای دادشاه بلوچ، انتشارات نوید شیراز ۱۳۷۳.

5- Selog S. Harrison, **In Afghanistan's Shadow: Baluch Nationalism and Soviet Temptations**, Carnegie Endowment for International Peace, New York, 1981, p.96.

6- Ibid. p.97

7- Ibid. pp. 158-159

8- Ibid. p.100





Brian Batters